**بسمه تعالی**

**نگاهی به جملات بدون محل اِعراب**

**جايگاه جمله و اِعراب**

اعراب در اصل، ويژه **مفرد** يعني اسم معرب و فعل مضارع است، زيرا يک کلمه است و اعراب در آخر ظاهر مي‌گردد.

بر طبق اصل، جمله به دور از اعراب است، زيرا ترکيبي اسنادي يا شرطي از دو يا چند کلمه است و محال است که اعراب در مجموع آن ها ظاهراً يا تقديراً بپذيرد.

ابوحيّان گفته است: اصل در جمله آن است که محلّي از اعراب نداشته باشد و اگر براي جمله محلّ اعراب در نظر گرفته مي‌شود در حقيقت آن را به مفرد تأويل برده اند.

از اين رو، اگر جمله اي را بتوانيم در محلّ مفردي قرار دهيم که جانشين مفرد شده و به جاي آن به کار رود، آن جمله محلّي از اعراب دارد ودر غير اين صورت محلّي از اعراب ندارد، بنابراين جمل از نظر اعرابي بر دو قسم است:

1- **جمله هايي که جانشين مفرد نگشته و محلّي از اعراب ندارد،** مانند قول خداي تعالي:

اللهُ نورُ السَّمواتِ وَالأرضَ (النور/35)

يُوسُفُ أعرِض عَن هذا (يوسف /29)

وَ نُريدُ اَن نَمُنَّ عَلَي الَّذينَ استُضعِفوُا فِي الأَرضِ وَنَجعَلَهُم اَئِمَّةً وَ نَجعَلَهُمُ الوارِثينَ (القصص/5)

2- **جمله هايي که جانشين مفرد مي شود و محلّي از اعراب دارد،** مثل جمله: يعود، در عبارت: ليت الشباب يعود را مي توان به عائد تأويل برد که تقدير آن: ليت الشباب عائد باشد، از اين رو يعود، داراي محلّ اعراب است و مي گوييم محلاً مرفوع و خبر ليت است، يعني چون مفرد يعني عائد، خبر بوده است اين جمله نيز در محلّ خبر است، بدين معني که اگر اين جمله صغري از جاي خود کنده شود و اسمي جانشين آن گردد ان اسم مرفوع و خبر است پس اين جمله در محلّ رفع و خبر است؛ و نيز مانند جمله يحب در قول خداي تعالي: اِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابينَ (البقره /222) که در محلّ رفع و خبر براي آن است.

**فايده­ي اِعراب جُمل**

هدف از اعراب جمل و در نظر گرفتن محلّ اعرابي براي آن‌ها، تعيين جايگاه جمله در کلام و ارتباط آن با قبل و بعد است، حال چه جمله محلّي از اعراب داشته باشد و خواه در زمره جمله‌هایی است که بر طبق اصل، محلّي از اعراب ندارد. ما در اعراب جمل، جايگاه جمله را در کلام تعيين مي‌نماييم و ميزان ارتباط آن را با کلمات و ديگر جمله‌هاي پيرامون آن بررسي مي‌‌کنيم.

بنابراين، اعراب محلّي چه در اسماء مبني و چه در فعل ماضي يا مضارع مبني، به معني عدم افاده معنا و بي‌ارتباطي این‌گونه کلمات با ديگر ارکان جمله نيست، بلکه بدين معني است که اين کلمات متأثر از عوامل نمی‌گردد و حرکات آخر آن‌ها به‌حسب تغيير عوامل، دستخوش تغيير نمي‌گردد و پيوسته يک حالت دارد و با اعراب سروکاري ندارد، ليکن کلمات معرّب آماده براي هر نوع تغيير اعرابي است و صورت آن لفظاً يا تقديراً به‌حسب عامل در تغيير مي‌باشد.

داستان اعرابِ جمل نيز از همين قرار است، جمله‌هایی که محلّي از اعراب دارد از جهتي شبيه اسماء و افعال معرّب است و جانشين اسماء گشته و همان مضمون را افاده کند.

**جمله‌هایی که محلّي از اعراب ندارد**

پيش از اين گفته شد که اصل در جمل، به علّت مرکب بودن و ظاهر نشدن حرکات اعراب در آخر آن‌ها، نداشتن محلّ اعراب است، ازاین‌رو جمله‌ها محلّي از اعراب ندارد، مگر آن که جانشين مفرد گردد. به جهت رعايت اين اصل در بررسي اعرابي انواع جمل، نخست جمله‌هایی که محلّي از اعراب ندارند؛ مورد بررسي قرار می‌گیرد، نحويان در تعداد این‌گونه جمل، اندک اختلافي با يکديگر دارند:

ابن هشام، بر اين باور است که جمله‌هایی که محلّي از اعراب ندارد؛ هفت قسم است.

ابو حيّان، آن‌ها را به دوازده نوع رسانده است.2 و خواهيم ديد اين گونه جمل ده قسم بيشتر نمی‌باشد:1-ابتدائية 2-استئنافية 3- اعتراضية 4-تفسيرية 5-جواب القسم 6-جواب شرط بر جازم 7-جواب شرط جازم غير مقترن به فاء و اذا 8-صله 9-تابع جمله‌اي که محلّي از اعراب ندارد 10-جملة الشرط غير الظرفي.

غلایینی هم جملاتی که محل اعرابی ندارند را 9 نوع می‌شمارد: 1-ابتدائیه: مثل اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْض‏(نور 35) / إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَر

2-استئنافیه: بدون واو و فاء مثل خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقّ‏ِ تَعَلىَ‏ عَمَّا يُشْرِكُون‏(نحل 3)/ با واو مثل فَلَمَّا ءَاتَئهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكاَءَ فِيمَا ءَاتَئهُمَا فَتَعَلىَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُون‏(190 اعراف) / با فا مثل (فَلَمَّا وَضَعَتهَا قَالَتْ رَبّ‏ِ إِنىّ‏ِ وَضَعْتهَا أُنثىَ‏ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كاَلْأُنثى‏ آل عمران 36)

3-تعلیلیه: وَ صَلّ‏ِ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَوتَكَ سَكَنٌ لهُّمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيم‏(توبه 103)

4-اعتراضیه

وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظيم‏(واقعه 76)

5- جمله صله

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (14 اعلی)

صله حرفی مثل؛ نَخْشى‏ أَنْ تُصيبَنا دائِرَةٌ (52 مائده) منظور از موصول حرفی، حرف مصدری است که با مابعد خود موول به مصدر می شود؛ که 6 حرف است: أن. أنّ. کی. ما. لو. همزه تسویه

6- جمله تفسیریه

وَ أَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذينَ ظَلَمُوا هَلْ هذا إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُكُم‏(انبیا 3)

يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلْ أَدُلُّكمُ‏ْ عَلىَ‏ تجَارَةٍ تُنجِيكمُ مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ‏(صف 10.11)

7- جمله جواب قسم

وَ الْقُرْءَانِ الحْكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِين‏(2.3 یس)

8- جواب برای شرط غیر جاذم (مثل اذا. لو. لولا)

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ. وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فىِ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. فَسَبِّحْ بحَمْدِ رَبِّك‏(نصر 1-3)

لَوْ أَنزَلْنَا هَاذَا الْقُرْءَانَ عَلىَ‏ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ الله‏(حشر 21)

وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الْأَرْض‏(بقره 251)

9- تابع جمله لا محل لها من الاعراب

**بررسی تقسیم‌بندی بر اساس 7 مورد؛**

**1- جمله مستأنفه (ابتدائیه):**

جمله‌ای است که یا: 1- کلام با آن شروع می­شود. 2- یا اگر در وسط کلام است قطع از ماقبلش می‌باشد؛ و اگر جمله‌ای که عامل است مؤخر از معمول‌هایش بشود مستأنقه است.

جمله­ی مستأنفه: بر دو نوع است:

الف: جمله‌ای که با آن کلام خود را آغاز می‌کنیم مانند وقتی که در ابتدای کلام بگوییم (زیدٌ قائمٌ) یا مانند جملاتی که در ابتدای هر سوره از قرآن قرار دارد.

ب: جمله‌ای که از نظر لفظی و اعرابی، ارتباطی با ماقبل ندارند مانند: «قُل سَأَتلُو عَلَیکُم مِنهُ ذِکراً إنّا مَکَّنّا لَهُ فِی الاَرضِ» (سوره مبارکه کهف/آیات 83 و 84) ومانند قول امیرالمؤمنین (علیه السّلام): «تَجَهَّزُوا رَحِمَکُم اللهُ»(نهج البلاغه/خطبه 195) و از همین مورد است افعالِ قلوبی که به خاطرمؤخر شدن از جملۀ اسمیّه مُلغی از عمل شده اند مانند: «زیدٌ قائمٌ أظُنٌّ»؛ و اما افعال قلوبی که به خاطرِ توسطِ بینِ مبتدا و خبر مُلغی از عمل شده اند، جمله مستأنفه نیستند بلکه جمله معترضه هستند که آن هم ازجملاتی است که محلّی ازاعراب ندارد؛ مانند: «زیدٌ أظُنُّ قائمٌ»

علمای علم بیان، جمله مستأنفه را مخصوص جملاتی می دانند که جواب برای سؤال مقدَّر باشند مانند: «هَل أتاکَ حَدیثُ ضَیفِ إبراهیمَ المُکرَمِینَ إذ دَخَلُوا عَلَیهِ فَقالوا سَلاماً قالَ سَلامٌ»(سوره مبارکه کهف/آیات 24 و 25)

در این آیه «قالَ سلامٌ» جواب برای سؤالِ مقَدَّری است که تقدیرش این گونه است: «فَماذا قالَ لَهُم؟»؛ و به خاطر همین که جواب برای سؤالِ مقدَّری است از عبارتِ ماقبل اش جدا شده و به آن عطف نشده است. نکته: رابطه ی منطقی بین جمله ی مستأنفه ای که نحویون می گویند و بین جمله ی مستأنفه ای که علمای علم بیان می گویند، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی تمامِ جملاتی که از نظرعلمای علمِ بیان، مستأنفه است از نظر نحویون هم مستأنفه می باشد بلا عکس.

**2- جملة معترضه:**

**تعریف**: آوردن یک جمله یا بیش از یک جمله ای است که محلی از اعراب ندارد در وسط یا آخر کلامی یا بین دو کلام، اعم از آن که ارتباطی با هم داشته یا ارتباطی نداشته باشند، بمنظورافاده نکته­ای هرچند برای رفع ابهام باشد. برخی گویند: غیر از جمله نیز ممکن است معترضه واقع شود و در این صورت لازم نیست محلی از اعراب نداشته باشد. به هر حال گاه اعتراضی در اعتراض نیز صورت پذیرد مانند: «و انه لقسم لو تعلمون عظیم» که بین جمله قسم و جواب آن دو این آیه آمده است «فلا اُقسم بمواقع النجوم؛ و انه لقسم لو تعلمون عظیم انه لقرآن کریم» و در همین آیه «لو تعلمون» معترضه است که بین لقسم که موصوف باشد و عظیم که صفت آن است واقع گردیده است.

**مسأله:** در بسیاری از موارد جمله حالیه و جمله اعتراضیه با هم مشتبه میشوند مانند «انی سمیتها مریم» و «انی وضعتها انثی» که جملات معترضه هستند و به حال مشتبه میشوند و لیکن جمله اعتراضی را می­توان با چند امر از جمله حالی تمیز داد، یکی آن که مفرد بجای جمله حالیه میتواند قرار بگیرد ولی مفرد به جای جمله معترضه قرار نمیگیرد، دیگر آن که جمله حالی در حقیقت قید و صفت است برای عامل حال در صورتی که جمله معترضه فقط ارتباط جزئی با جمله ماقبل خود دارد و بستگی آنها بمثابه بستگی حال و عامل آن نیست.

**یا** برای تشخیصِ جمله معترضه از جملۀ حالیه راه هایی وجود دارد که عبارتند از:

1. جمله معترضه می توا ند انشائیه باشد مانند جمله دعائیه در قول عوف بن مُحَلِّم:

إنَّ الثَّمانِینَ ـ وَ بُلِّغتَها ـ قَد أحوَجَت سَمعِی إلی تَرجُمان

ترجمه: قطعاً هشتاد سالگی ـ و امیدوارم به هشتاد سالگی برسی ـ گوشِ مرا به مترجم محتاج کرده است.

اما جمله حالیه همیشه به صورت خبریّه می آید؛ زیرا همۀ نحویّون خبریه بودن را برای جمله حالیه لازم می دانند.

2. جمله معترضه را می توان به وسیلۀ یکی از علاماتِ استقبال آغاز کرد.

و مانند «لَن» در آیۀ «فَإن لَم تَفعَلُوا ـ وَ لَن تَفعَلُوا ـ فاتَّقُوا النّارَ» (سوره مبارکه ی بقره / آیه 24)

و مانند «إن شرطیّه» در آیه «فَهَل عَسَیتُم ـ إن تَوَلَّیتُم ـ أن تُفسِدُوا فی الأرضِ» سوره مبارکه ی محمد / آیه 22

اما جمله حالیه را به هیچ وجه نمی‌توان با یکی از علاماتِ استقبال آغار کرد.

3. جمله معترضه را می توان با «فاء» آغاز کرد بر خلافِ حالیّه مانند آیۀ «فَبِأیِّ آلاءِ ربّکُما تُکَذِّبان» (سوره مبارکه ی الرّحمن / آیه 38) که بینِ دو آیۀ «فَاذا انشَقَّتِ السَّماءُ فَکانت وَردَهً»(سوره مبارکۀ الرحمن/آیه 37) و آیۀ «فَیَومَئِذٍ لایُسأَلُ مَن ذَنبِه إنسٌ و لاجآنٌّ»(سوره مبارکۀ الرحمن/آیه 39) که شرط و جواب هستند واقع شده است.

بیان دیگر در **تعریف جمله معترضه؛** جمله ای است که در وسط کلام می آید در حالی که هیچ ارتباطِ ترکیبی با ماقبل و مابعد ندارد و هدفِ از آوردنِ آن یا این است که کلام بیشتر در ذهنِ مخاطب جای بگیرد یا این است که کلام زیباتر شود (زیباییِ معنوی یا لفظی)

مواضعی که در آنها جملۀ معترضه می‌آید عبارتند از:

الف: بینِ فعل و مرفوعش (فاعل یا نائب فاعل) مانند قول شاعر: شَجاکَ ـ أظُنُّ ـ رَبعُ الظّاعِنینا وَ لم تَعبَأ بِعَذلِ العاذِلینا

ترجمه: گمان میکنم خانه سیر کننده ها تو را اندوهگین کرد درحالی که اهمیّت ندادی به سرزنشِ سرزنش کنندگان.

شاهد مثال جمله ی «أظُنُّ» است که بینِ فعلِ معلومِ «شَجا» و فاعلِ آن یعنی «رَبعُ» واقع شده است.

ب: بینِ فعل ومفعولش مانند قول امام علیّ بن الحسین (علیهما السّلام): «بَل مَلَکتَ ـ یا الهی ـ أمرَهُم قَبل أن یَملِکُوا عِبادَتَک» (صحیفۀ سجّادیّه ـ دعای 37)

شاهد مثال در «یا الهی» است که بینِ فعلِ «مَلَکتَ» و مفعولِ آن یعنی «أمرَهم» واقع شده است.

ج: بین مبتدا و خبر مانند:

از همین مورد است فعلِ قلبی که به خاطرِ توسط، إلغاء شده باشد؛ مانند: «زِیدٌ ـ أظُنُّ ـ قائمٌ» و همچنین جملۀ اختصاص درمثل قولِ امیرالمؤمنین (علیه السلام): «وَعِندَنا ـ اَهلَ البَیت ـ اَبوابُ الحُکمِ و ضیاءُالأمرِ» (نهج البلاغه/خطبه 119) که فعلِ «أخُصُّ» در تقدیر است یعنی این گونه است: «أخُصُّ أهلَ البَیتِ»

د: بینِ دو کلمه ای که در اصل مبتدا و خبر بوده اند:

در موردِ قولِ امیرالمؤمنین (علیه السّلام)

ولیتَ شعری ـ یا سیّدی و الهی و مَولای ـ اُتُسَلِّطُ النّارَعَلی وُجُوهٍ خَرَّت لَعَظَمَتِکَ ساجِدَه؟ صادق است.

**3- جملة مفسره:**

تعریف: هرجمله­ای که می­آید و توضیح یا تفسیری برای جمله ماقبلش می­دهد إنَّ مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب

محل اعرابش: علی الاصح (محل ازاعراب ندارد)، قبلی محل جملة ماقبل را دارا می باشد.

جمله تفسیریّه (مفسِّره): جمله ای است که محتوای ماقبل خود را آشکار می کند و رکن کلام نیست.

مثال اوّل: «وَ أَسَرُّوا النَّجوَی الّذِینَ ظَلَمُوا هَل هذا إلّا بَشَرٌ مِثلُکُم» (سوره مبارکه انبیاء / آیه 3)

در این آیه، جمله استفهام، مفسِّره است برای کلمه «النّجوی».

مثال دوّم: «إنَّ مَثَلَ عِیسی عِندَ اللهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرابٍ ثُمَّ قال لَهُ کُن فَیَکُون»(سوره مبارکه آل عمران/آیه 59(

در این آیه جمله «خَلَقَه» و مابعدش تفسیر است برای «مَثَلِ آدَمَ»؛ البته نه به اعتبارِ معنایِ ظاهریِ جمله زیرا حضرتِ عیسی (علیه السّلام) از خاک خلق نشده است؛ بلکه به اعتبارِ معنایی است که از جمله برداشت می شود و آن این است: قضیۀ حضرت عیسی مانند قضیه حضرت آدم است در این که هیچکدام از آن دو به صورت عادّی (تولد از طریق پدر و مادر) متولد نشده اند.

مثال سوّم: «ثُمَّ بَدالَهم مِن بَعدِ مارَأَوُا الآیاتِ لَیَسجُنُنَّه»(سوره مبارکه یوسف / آیه 35). در این آیه، جمله «لَیَسجُنُنَّه» مفسِّره است برای ضمیرِ مستتر در «بَدا» که به «بَداء: رأی جدید» بر می گردد و «بدا» از خودِ فعل فهمیده می­شود.

سخن تحقیقی در مورد «لَیَسجُنُنَّه» این است که جواب برایِ قسمِ مقدّر باشد و جمله­ی قسم و جوابش با همدیگر مفسِّره باشد و انشائیه بودنِ جملۀ قسم ضربه ای به مفسِّره بودن نمی زند زیرا مفسِّرِ واقعی در این جا همان معنایی است که از جوابِ قسم به دست می آید و آن، خبری است نه انشایی و آن معنا زندانی شدن حضرتِ یوسف (علیه السّلام) است.

**نکته:** چون بحثِ انشائیه بودنِ جملۀ مفسِّره مطرح شد؛ ابن هشام دو موضعی را که در آنجا انشائیه بودنِ جملۀ مفسِّره جایز است را بیان می­کند:

1 وقتی که «مفسَّر» انشایی باشد میتوانیم جمله مفسِّره را به صورت انشایی بیاوریم مانند: «أحسِن إلی زیدٍ أعطِهُ ألفَ دینارٍ»

2 وقتی که «مفسَّر» مفردی باشد که بیانگرِمعنایِ جمله است؛ مانند «وَ أسِرُّوا النَّجوی الّذینَ ظَلَموا»(سوره مبارکه انبیاء/آیه 3(

**«نکته»**

جملۀ مفسِّره به اعتباری به سه قسم تقسیم می شود

1. بدونِ حرفِ تفسیر بیاید مانند مثال هایی که پیش از این آمد.
2. بعد از حرفِ تفسیرِ «أی» بیاید مانند قولِ تو: «أریقَ رَفدُه» أی «ماتَ»
3. بعد از حرفِ تفسیرِ «أن» بیاید مانند: «فَأوحَینا الیهِ أنِ اصنَعِ الفُلکَ» (سوره مبارکه ی مؤمنون/آیه 27) و مانندِ قولِ تو: «کَتَبتُ الیه أنِ افعَل»

در این دو مثال به شرطی میتوان «أن» را تفسیریّه قرار داد که قبل از «أن» حرفِ «باء» در تقدیر گرفته نشود؛ زیرا در این صورت «أن» مصدریّه خواهد بود؛ و «أن» به همراه فعلِ مابعدش منصوب به نزع خافض می­باشد.

**4**- **جملة جواب شرط غیر جازم** و یا اینکه شرطمان جازم است ولی بر سر جزا «فاء» یا «اذا» فجائیه نیامده است:

محلی ازاعراب ندارد: إذا جئتنی اکرمتک، إن تقم أقم

جملۀ جوابِ شرطِ غیر جازم یا جملۀ جوابِ شرطِ جازمی که مقرونِ به «فاء» یا «اذا» ی فجائیّه نشده باشد:

مورد اوّل جواب یکی از اداتِ شرطِ «لو»، «لولا»، «لمّا» یا «کیف» قرار می گیرد مانند قول امیرالمؤمنین (علیه السّلام): «لَو لَم یَتَوعَّدِ اللهُ عَلَی مَعصِیَتِهِ لَکانَ یَجِبُ أن لایُعصَی شُکراً لِنِعَمِه»(نهج البلاغه/حکمت 282)

و مورد دوّم مانند: «إن تَقُم أقُم» و «إن قمتَ قمتُ». علت این که محلِّ جملة جوابِ شرط مجزوم نیست با اینکه «إن» از اداتِ شرطِ جازم است ظهور جزم در لفظِ فعل در مثالِ اوّل و مجزوم بودنِ محلِّ فعل و نه محلِّ کلِّ جمله در مثال دوم می باشد.

**5- جمله صله موصول:**

و شرایط جمله صله اینست که: 1- خبریه باشد (انشائیه نباشد)، 2- برای مخاطب معلوم باشد چون باید رفع ابهام کند، 3- ضمیر عائدی مطابق موصول داشته باشد که اگر این ضمیر منصوبی بود جایزالحذف است.

جملۀ صله: موصولی که قبل از این جمله می آید می تواند اسم یا حرف باشد. جمله ی صله ای که موصولِ آن اسم است مانند قول حسّان بن ثابت در مورد حضرت علی (علیه السّلام)

فأنتَ الّذی أعطَیتَ إذ أنتَ راکعٌ فدتکَ نفوسُ القَومِ یا خیرَ راکعٍ

در این مثال «الّذی» موصولِ اسمی و در موضعِ رفع است و جملۀ بعد از آن صله است که محلّی از اعراب ندارد.

امّا جملۀ صله‌ای که موصولِ آن حرف است مانند: «أعجَبَنِی أن قُمتَ» و «أعجَبَنِی ما قُمتَ» وقتی که ما قائل به حرف بودنِ «ما» ی مصدریّه باشیم.

در این نوع که موصولِ آن حرف است می‌گوییم موصول و صله با هم در موضع فلان اعراب هستند زیرا موصولِ حرفی از آن جهت که از حروف است هیچگونه اعرابی نه لفظاً و نه محلّاً نمی‌گیرد.

**6- جمله جواب قسم:**

محلی ازاعراب ندارد.

نکته 1: هرگاه شرط و قسم باهم دریک جمله بیایند هرکدام مقدم شده باشد جواب می خواهد وجواب دیگری به قرینه حذف می شود.

نکته 2: اگر درجمله­ای هم شرط داشته باشیم و هم قسم اگر چیزی که نیازمند خبر است (مبتدا) برشرط و قسم‌مان مقدم شده باشد دراینصورت مطلقا (چه شرط مقدم یا قسم) جواب را برای شرط می آوریم. زیدوالله أن یقم، أقم: جواب شرط

جملۀ جوابِ قسم: مانند جملۀ «لَأَقَمتُ» در قولِ امیرالمؤمنین (علیه السّلام) در حالی که دنیا را مخاطب خود قرار داده اند: «وَ اللهِ لو کنتِ شَخصاً مَرئیّاً و قالِباً حِسّیّاً لَأقَمتُ علیکِ حدودَ اللهِ فی عبادٍ غَرَرتَهُم بالأمانِیّ»(نهج البلاغه/نامه 45).

و همچنین از موارد جملۀ جواب قسم است آیه «لَیُنبَذَنَّ فِی الحُطَمَه» (سوره مبارکه همزه / آیه 4) که قسم آن مقدَّر است. همچنین در هر موردی که شبیه به این مورد باشد یعنی شرایطِ جملۀ جواب قسم را داشته باشد (مثلِ مضارعی که نون تأکید ثقیله و لامِ قسم دارد) قسم در تقدیر گرفته می­شود.

«نکته»

در بعضی مواقع تشخیص جملۀ جوابِ قسم مشکل است مانند جملۀ جوابِ قسم در آیه «أم لَکُم أیمانٌ عَلَینا بالِغَهٌ إلی یَومِ القِیامَهِ إنَّ لکُم لَما تَحکُمونَ» (سوره مبارکه ی قلم/ آیه 39) و در آیۀ «وَ إذ أخَذنا مِیثاقَ بَنی إسرائیلَ لا تَعبُدونَ إلّا اللهَ» (سوره مبارکه­ی بقره / آیه 83) در آیۀ اوّل کلمۀ «أیمانٌ» جمع «یَمین» به معنای سوگند وپیمان است وجملۀ «إنَّ لکُم لَما تَحکُمون» جواب قسم می­باشد و در آیۀ دوّم «أخذِ میثاق» معنای قسم دارد و جملۀ «لاتَعبُدُونَ إلّا اللهَ» جوابِ قسم است و این که گفتیم «أخذِ میثاق» معنای قسم دارد را بسیاری از نحویون از جمله زجّاج گفته­اند و این ادّعا را آیۀ «وَ إذ أخَذَ اللهُ میثاقَ الّذینَ اُوتُوا الکِتابَ لَتُبَیّنُنَّهُ لِلنّاسِ» (سوره مبارکه آل عمران/آیه 187) واضح می کند؛ زیرا نشانه های جوابِ قسم (لام قسم، نون تأکید ثقیله) در جملۀ «لَتُبَیّنُنَّه لِلنّاس» وجود دارد.

7- جمله‌ای که تابع است از جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد:

مثل جاءنی الذی زارنی واکرمه

جمله‌ی تابعِ یکی از جملاتِ بدون محلّ: مانند قولِ امیرالمؤمنین (علیه السّلام): «الحَمدُلله الّذی لایَبلُغُ مِدحَتَهُ القائلونَ و لایُحصِی نَعماءَهُ العادُّونَ». در این مثال جملۀ «لایُحصِی...» عطفِ بر جملۀ «لایُبلُغُ ...» شده که جملۀ معطوف علیه صله است و محلّی از اعراب ندارد.

**\*\*\***

**ازکتب؛ مغنی البیب/ صمدیه/جامع الدروس/مبادی العربیه/دهخدا**

**تهیه و تنظیم: رحیم زاده**